

الگوی روابط سیستم‌های مغزی- رفتاری با شدت تعارض زناشویی در زنان متقاضی طلاق: تبیینی بر پایه تنظیم شناختی هیجان و کارکردهای اجرایی

The Relationship Pattern of Brain-Behavioral Systems with the Severity of Marital Conflict in Women Seeking Divorce: An Explanation Based on Cognitive Emotion Regulation and Executive Functions

Zahra kiani moravej, MSc

Neda Nazarboland, PhD[✉]

Hajar Fallahzadeh, PhD

زهره کیانی مروج^۱

ندا نظربلند^۲

هاجر فلاح‌زاده^۱

Abstract

The present study aimed to model the relationships between brain-behavioral systems and marital conflict severity among women seeking divorce, with particular attention to executive functions, including cognitive emotion regulation and response inhibition. This descriptive-correlational study employed structural equation modeling. The population consisted of women residing in Tehran who referred to family courts in 2023. A convenience sample of 250 participants was selected. Instruments included the Marital Conflict Questionnaire, the Gray-Wilson Personality Questionnaire, the Cognitive Emotion Regulation Questionnaire, and a computerized Go/No-Go task.

Behavioral inhibition system showed a significant negative association with marital conflict severity and a positive association with cognitive emotion regulation. In contrast, behavioral activation system and interaction paths involving executive functions were not significant.

Conclusion: Findings suggest that among women seeking divorce, behavioral inhibition sensitivity plays a more prominent role in explaining marital conflict severity, while executive functions are primarily linked through direct rather than moderating pathways.

Keywords: response inhibition, marital conflict, cognitive regulation of emotion, brain-behavioral systems and executive functions

چکیده

هدف پژوهش حاضر، تبیین الگوی روابط میان سیستم‌های مغزی- رفتاری و شدت تعارض زناشویی در زنان متقاضی طلاق، با تأکید بر نقش کارکردهای اجرایی شامل تنظیم شناختی هیجان و بازداری پاسخ بود. این پژوهش از نوع توصیفی- همبستگی و مبتنی بر مدل‌یابی معادلات ساختاری بود. جامعه آماری پژوهش را تمامی زنان مراجعه‌کننده به دادگاه‌های خانواده شهر تهران در سال ۱۴۰۲ تشکیل دادند که از میان آنان، ۲۵۰ نفر به روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند. ابزارهای پژوهش شامل پرسشنامه تعارض زناشویی ثنائی، پرسشنامه سیستم‌های مغزی- رفتاری گری- ویلسون، پرسشنامه تنظیم شناختی هیجان گارنفسکی و تکلیف رایانه‌ای Go/No-Go بود.

نتایج نشان داد که سیستم بازداری رفتاری با شدت تعارض زناشویی و نیز راهبردهای مثبت تنظیم شناختی هیجان، رابطه‌ای منفی و معنادار دارد. درمقابل، رابطه سیستم فعال‌سازی رفتاری با شدت تعارض زناشویی معنادار نبود؛ همچنین، اثرات تعاملی بازداری پاسخ و تنظیم شناختی هیجان در مدل پژوهش تأیید نشد. یافته‌ها حاکی از آن بود که در زنان متقاضی طلاق، حساسیت بالاتر سیستم بازداری رفتاری نقش برجسته‌تری در تبیین شدت تعارض زناشویی ایفا می‌کند. افزون‌بر این، کارکردهای اجرایی بیش از آنکه واجد نقش تعدیل‌گر باشند، به‌صورت مستقیم با مؤلفه‌های هیجانی مرتبط هستند.

واژه‌های کلیدی: بازداری پاسخ، تعارض زناشویی، تنظیم شناختی هیجان، سیستم‌های مغزی رفتاری و کارکردهای اجرایی

دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۱۱/۶ تصویب نهایی: ۱۴۰۴/۶/۲۵

۱. دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

۲. گروه مشاوره، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

۳. گروه مشاوره، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

● مقدمه

تعارض زناشویی پدیده‌ای چندبعدی و تا حدی اجتناب‌ناپذیر در روابط زوجین است که بسته به شدت، تداوم و شیوه مدیریت آن، می‌تواند پیامدهای سازگارانه یا آسیب‌زا به همراه داشته باشد. پژوهش‌های متعدد نشان داده‌اند که تعارض‌های مزمن و حل‌نشده نه تنها کیفیت رابطه زناشویی را تضعیف می‌کنند، بلکه با افزایش خطر اختلال‌های روان‌شناختی، فرسودگی هیجانی و در نهایت فروپاشی رابطه زناشویی همراه‌اند (سعیدا و همکاران، ۱۴۰۲). در این میان، زنان، به‌ویژه در جوامعی با ساختارهای فرهنگی سنتی، در برابر پیامدهای تعارض زناشویی آسیب‌پذیری بیشتری نشان می‌دهند؛ مسئله‌ای که به نقش‌های جنسیتی، فشارهای اجتماعی و محدودیت‌های ساختاری نسبت داده شده است (محمدي و همکاران، ۱۳۹۷).

در دهه‌های اخیر، رویکردهای نظری حوزه روابط زناشویی از تبیین‌های صرفاً شناختی- رفتاری فراتر رفته و به سوی مدل‌های تلفیقی با تأکید بر بنیان‌های زیستی، عصبی و سرشتی حرکت کرده‌اند؛ رویکردهایی که تعارض زناشویی را نه صرفاً پیامد تعاملات موقعیتی، بلکه متأثر از ویژگی‌های پایدار فردی و عصبی- روان‌شناختی زوجین می‌دانند (برای مثال، نیکرمان، ۲۰۲۳). یکی از چارچوب‌های نظری برجسته در این زمینه، نظریه سیستم‌های مغزی- رفتاری (brain-behavioral systems) است که تفاوت‌های فردی در واکنش به پاداش، تنبیه و تعارض هدف را براساس عملکرد سیستم‌های عصبی- رفتاری تبیین می‌کند (گری، ۱۹۸۲؛ گری و مک‌ناتن، ۲۰۰۰).

این نظریه که نخست توسط گری (۱۹۸۲) مطرح شد، در بازنگری‌های بعدی و در قالب نظریه حساسیت به تقویت (reinforcement sensitivity theory-RST)، به‌ویژه توسط کور (۲۰۰۸)، گسترش یافت. بر اساس این نظریه، تفاوت‌های شخصیتی از عملکرد سه سیستم عصبی- رفتاری نسبتاً مستقل ناشی می‌شود: سیستم فعال‌سازی رفتاری (behavioral activation system-BAS) که به محرک‌های پاداش‌دهنده حساس است و با تکانشگری و رفتارهای جست‌وجوی پاداش ارتباط دارد؛ سیستم بازداری رفتاری (behavioral inhibition system-BIS) که نسبت به تهدید، تعارض و تنبیه حساس است و با اضطراب، نگرانی و نشخوار فکری همراه می‌شود؛ و سیستم جنگ/ گریز/ یخ‌زدگی (fight-flight-freeze system-FFFS). در نسخه بازنگری‌شده نظریه، تأکید می‌شود که سیستم بازداری رفتاری صرفاً در پاسخ به تهدید فعال نمی‌شود، بلکه در موقعیت‌های تعارض‌آمیز، نقش محوری در توقف رفتار، ارزیابی پیامدها و تنظیم پاسخ ایفا می‌کند (کور، ۲۰۰۸).

شواهد پژوهشی نشان می‌دهد حساسیت بالای سیستم بازداری رفتاری با تجربه هیجان‌های منفی، اضطراب، نشخوار ذهنی و سبک‌های مقابله‌ای اجتنابی همراه است و این الگوها با مشکلات تنظیم هیجان و افزایش تعارض‌های بین‌فردی ارتباط دارند (کروپیک و کور، ۲۰۲۰؛ وانگ و لیو، ۲۰۲۵؛ مرادخانی و یزدان‌بخش، ۱۴۰۰). از منظر عصب‌روان‌شناختی نیز فعالیت این سیستم با درگیری ساختارهایی همچون آمیگدال، هیپوکامپ و قشر پیش‌پیشانی میانی همراه است؛ ساختارهایی که در پردازش تهدید، تنظیم هیجان و مهار پاسخ‌های تکانشی نقش اساسی دارند (گری و مک‌ناتن، ۲۰۰۰؛ مک‌ناتن و کور، ۲۰۱۴). بر این اساس، اختلال در عملکرد این مدارهای عصبی می‌تواند ظرفیت مدیریت تعارض و کنترل هیجانی را تضعیف کند (دالتون و همکاران، ۲۰۲۵؛ فریس و همکاران، ۲۰۱۶).

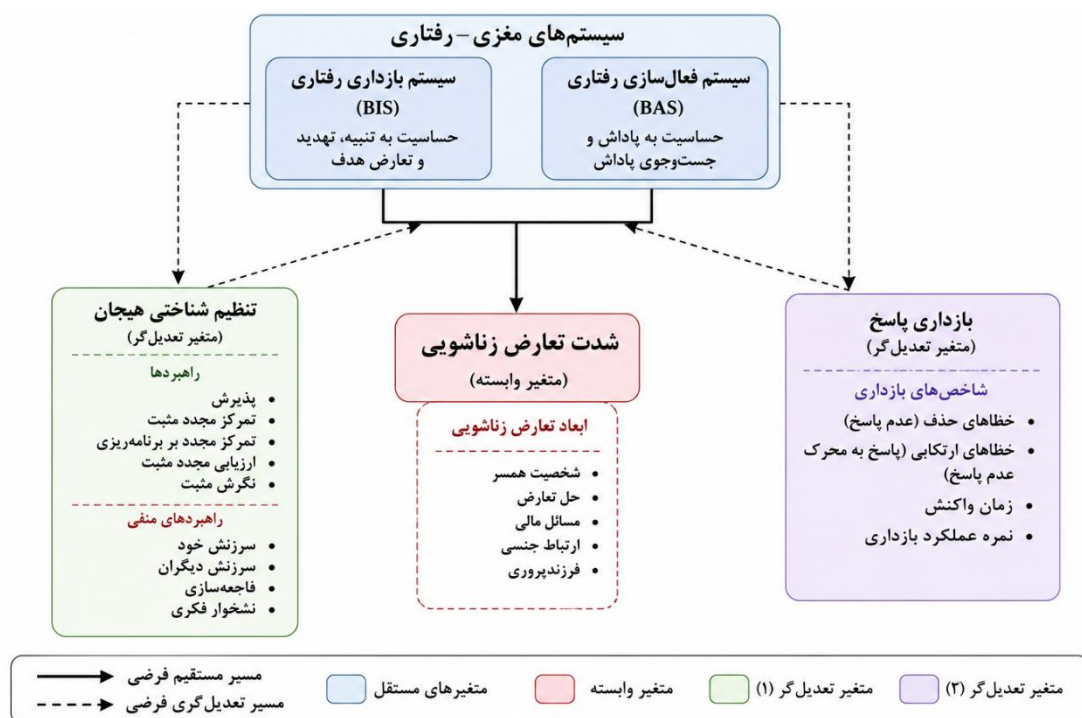
در کنار سیستم‌های مغزی- رفتاری، تنظیم شناختی هیجان نیز یکی از مؤلفه‌های بنیادی در کیفیت تعاملات زناشویی محسوب می‌شود. تنظیم شناختی هیجان به فرایندهایی اشاره دارد که فرد از طریق آنها تجربه‌های هیجانی خود را آغاز، تعدیل یا بازتفسیر می‌کند تا بتواند با الزامات موقعیتی و اهداف فردی سازگار شود (گروس، ۲۰۱۵). اختلال در این فرایندها می‌تواند به پاسخ‌های ناسازگارانه، تشدید پریشانی هیجانی و ناکارآمدی بین‌فردی منجر شود (ناواس-کاسادو و همکاران، ۲۰۲۳). پژوهش‌ها نشان داده‌اند که استفاده از راهبردهای ناسازگار تنظیم شناختی هیجان، مانند نشخوار ذهنی و فاجعه‌انگاری، با افزایش شدت تعارض، کاهش همدلی و تضعیف حل مسئله بین‌فردی همراه است (بیلدیریم و اوزکمالی، ۲۰۲۵). این یافته‌ها نشان می‌دهد که تنظیم هیجان صرفاً یک مهارت روان‌شناختی نیست، بلکه به‌طور بنیادین با ظرفیت‌های اجرایی مغز پیوند دارد.

کارکردهای اجرایی (executive functions)، به‌ویژه بازداری پاسخ (response inhibition)، از سازوکارهای کلیدی در این فرایند تنظیمی محسوب می‌شوند. کارکردهای اجرایی مجموعه‌ای از فرایندهای شناختی سطح بالا هستند که سازمان‌دهی رفتار هدفمند، پردازش اطلاعات و یکپارچه‌سازی هیجان و شناخت را ممکن می‌سازند (دیاموند، ۲۰۱۳). بازداری پاسخ، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های محوری این کارکردها، به توانایی مهار پاسخ‌های تکانشی و بازداری رفتارهای نامتناسب اشاره دارد (لی، ۲۰۲۴). شواهد پژوهشی نشان

می‌دهد که بازداري پاسخ نقش مهمی در تنظیم پاسخ‌های هیجانی ایفا می‌کند و مستلزم تلفیق خودتنظیمی، کنترل شناختی و بهره‌گیری از تجربه‌های پیشین است (رینچون پرز و همکاران، ۲۰۲۵). همچنین، یافته‌های عصب‌روان‌شناختی حاکی از آن است که نقص در بازداري پاسخ با افزایش تعارض‌های بین‌فردی، بی‌ثباتی هیجانی و کاهش توانایی حل تعارض همراه است (هاسگاوا و همکاران، ۲۰۲۲). در مجموع، شواهد تجربی نشان می‌دهد که کارکردهای اجرایی با پردازش و تنظیم هیجان ارتباطی تنگاتنگ دارند (زلازو، ۲۰۲۰؛ پسوآ، ۲۰۰۸) و در عین حال، تفاوت‌های فردی در عملکرد سیستم‌های مغزی-رفتاری با الگوهای هیجانی پایدار و شدت واکنش‌های هیجانی مرتبط است (کور، ۲۰۰۸). افزون‌بر این، تعامل سیستم‌های مغزی-رفتاری با شبکه‌های اجرایی پیش‌پیشانی می‌تواند ظرفیت مهار رفتار و تنظیم پاسخ‌های هیجانی را شکل دهد (فریدمن و رایینز، ۲۰۲۲). از این منظر، انتظار می‌رود تعامل این سازوکارها الگوی پیچیده‌ای از تنظیم یا تشدید تعارض زناشویی ایجاد کند. با وجود این، همچنان شکاف‌های پژوهشی قابل توجهی در تبیین چگونگی تعامل این متغیرها، به‌ویژه در جمعیت‌های در معرض تعارض شدید، وجود دارد.

با توجه به افزایش نرخ طلاق در ایران و پیامدهای گسترده فردی و اجتماعی آن (محمدي و همکاران، ۱۳۹۷)، شناسایی سازوکارهای زیربنایی تعارض زناشویی می‌تواند زمینه‌ای علمی برای طراحی مداخلات پیشگیرانه و درمانی مؤثر فراهم سازد. افزون‌بر این، شواهد نشان می‌دهد که زنان، در مقایسه با مردان، حساسیت هیجانی بیشتری نسبت به تعارض‌های بین‌فردی دارند و در حوزه تنظیم هیجان و خودتنظیمی، بیشتر تحت تأثیر پیامدهای شناختی و هیجانی تعارض زناشویی قرار می‌گیرند (شائو و همکاران، ۲۰۲۵؛ گویت و کریسیکو، ۲۰۱۹). همچنین، زنان در فرایند تعارض و فروپاشی زناشویی بیش‌از مردان در معرض فشارهای روانی مزمن قرار دارند (دیگرسون، ۲۰۱۱). در بافت فرهنگی ایران نیز نقش‌های جنسیتی، انتظارات اجتماعی و محدودیت‌های ساختاری می‌تواند تجربه و ابراز تعارض زناشویی را در زنان به‌گونه‌ای متفاوت شکل دهد؛ به‌طوری‌که تعارض‌های حل‌نشده اغلب با فرسودگی هیجانی، تعارض درونی و تأخیر در جست‌وجوی کمک حرفه‌ای همراه می‌شود (محمدي و همکاران، ۱۳۹۷؛ احمدی و همکاران، ۱۴۰۰). ازاین‌رو، بررسی این سازوکارها در زنان، افزون بر اهمیت نظری، از منظر کاربردی نیز می‌تواند به طراحی مداخلات حساس به جنسیت و فرهنگ منجر شود.

بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف تبیین الگوی روابط میان سیستم‌های مغزی-رفتاری، تنظیم شناختی هیجان و کارکردهای اجرایی در زنان متقاضی طلاق انجام شد. در این چارچوب، نقش کارکردهای اجرایی در شبکه تنظیمی مرتبط با تعارض زناشویی بررسی شد؛ به‌گونه‌ای که هم اثرهای مستقیم و هم نقش تعدیل‌گر احتمالی این متغیرها در رابطه میان سیستم‌های مغزی-رفتاری و تعارض زناشویی مورد آزمون قرار گرفت (شکل ۱). انتظار می‌رود یافته‌های این پژوهش بتواند به توسعه مداخلات مبتنی بر سازوکارهای عصبی-شناختی تعارض زناشویی و ارتقای کیفیت خدمات مشاوره‌ای در بافت‌های فرهنگی حساس کمک کند.



شکل ۱. مدل فرضی پژوهش

• روش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی-همبستگی از نوع مدل‌یابی معادلات ساختاری بود. انتخاب این روش با توجه به ماهیت چندمتغیری سازه‌های مورد بررسی و هدف پژوهش مبنی بر تبیین الگوی روابط میان سیستم‌های مغزی-رفتاری، کارکردهای اجرایی و شدت تعارض زناشویی صورت گرفت.

جامعه آماری پژوهش شامل تمامی زنان ساکن شهر تهران بود که در سال ۱۴۰۲ به‌منظور پیگیری فرایند طلاق یا حل‌وفصل اختلافات زناشویی به دادگاه‌های خانواده مراجعه کرده بودند. انتخاب این جامعه آماری با توجه به شیوع بالای تعارض زناشویی در این گروه و اهمیت بررسی عوامل زیربنایی مؤثر بر آن انجام شد. نمونه پژوهش شامل ۲۵۰ نفر از زنان متقاضی طلاق بود که با استفاده از روش نمونه‌گیری در دسترس و بر اساس معیارهای ورود به پژوهش انتخاب شدند.

حجم نمونه براساس توصیه‌های روش‌شناختی در حوزه مدل‌یابی معادلات ساختاری تعیین شد. بر این اساس، پژوهشگران این حوزه حداقل حجم نمونه ۲۰۰ نفر یا نسبت ۵ تا ۱۰ مشاهده به ازای هر پارامتر آزاد مدل را برای دستیابی به برآوردهای پایدار و برازش قابل اعتماد پیشنهاد کرده‌اند (کلاین، ۲۰۱۶؛ هیر و همکاران، ۲۰۱۹).

معیارهای ورود به پژوهش شامل متأهل بودن و مراجعه رسمی به دادگاه خانواده، برخورداری از حداقل سواد خواندن و نوشتن و اعلام رضایت آگاهانه برای شرکت در پژوهش بود. معیار خروج نیز وجود سابقه اختلال‌های شدید روان‌پزشکی، ازجمله اختلال‌های روان‌پریشی، در نظر گرفته شد. این مورد با توجه به ملاحظات اخلاقی و اجرایی، صرفاً بر اساس خودگزارشی شرکت‌کنندگان بررسی شد.

پس از جمع‌آوری داده‌ها، اطلاعات وارد نرم‌افزار SPSS-27 شد و داده‌ها از نظر وجود داده‌های پرت و رعایت پیش‌فرض‌های آماری مورد بررسی قرار گرفتند. نرمال بودن توزیع داده‌ها با استفاده از آزمون کولموگروف-اسمیرنوف ارزیابی شد. همچنین، به‌منظور بررسی هم‌خطی میان متغیرها، شاخص‌های همبستگی و معیارهای تشخیصی مربوط بررسی شدند. تحلیل مدل مفهومی پژوهش با استفاده از نرم‌افزار SmartPLS-4 و به روش حداقل مربعات جزئی انجام شد. برای ارزیابی برازش کلی مدل نیز شاخص برازش هنجارشده (NFI) گزارش شد.

• ابزارها

الف) پرسشنامه تعارض زناشویی (marital conflict questionnaire- MCQ): این پرسشنامه توسط ثنایی و براتی در سال (۱۳۷۹)، برای سنجش تعارض زناشویی ایجاد شد. این پرسشنامه یک ابزار ۴۲ ماده‌ای است. که برای سنجیدن تعارض‌های زناشویی و بر مبنای تجربیات بالینی ساخته شده است. این پرسشنامه ۷ بعد از تعارضات زناشویی را می‌سنجد که عبارت‌اند از: کاهش همکاری، کاهش رابطه جنسی، افزایش واکنش‌های هیجانی افزایش، جلب حمایت فرزند/فرزندان، افزایش رابطه فردی با خویشاوندان خود، کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و دوستان، جداکردن امور مالی از یکدیگر است. برای هر ماده، ۵ گزینه در نظر گرفته شده که به تناسب ۱ تا ۵ نمره به آنها اختصاص داده شده است. حداکثر نمره کل پرسشنامه ۲۱۰ و حداقل آن ۴۲ است. اعتبار پرسشنامه براساس ضریب آلفای کرونباخ، برای کل پرسشنامه روی گروه ۱۱۱ نفری از مراجعه‌کنندگان برای کل پرسشنامه ۰/۷۱ به‌دست آمد (ثنایی، ۱۳۷۹).

ب) نسخه بلند پرسشنامه سیستم‌های مغزی-رفتاری گری-ویلسون (behavioral activation/ inhibition systems- BAS/BIS (GWPQ): این پرسشنامه، مشتمل بر ۱۲۰ ماده و ۶ عامل است که توسط ویلسون، گری و باروت (۱۹۸۹) در انگلستان طراحی شد. این پرسشنامه، غلبه و حساسیت سیستم‌های مغزی رفتاری و مؤلفه‌های آن‌ها را ارزیابی می‌کند. برای بررسی فعالیت هریک از سیستم‌های فعال‌ساز رفتاری، بازداری رفتاری و ستیز و گریز، ۴۰ ماده در نظر گرفته شده است. این پرسشنامه توسط (آزاد فلاح، دادستان، اژه‌ای و مؤذنی؛ ۱۳۷۸). به فارسی ترجمه شده است. عامل‌های آن عبارت‌اند از: روی‌آوری، اجتناب فعال، اجتناب منفعل، خاموشی، جنگ‌وگریز. هریک از ماده‌های پرسشنامه سه گزینه‌ای و به صورت بلی، خیر و نمی‌دانم است. در زمینه اعتبار این پرسشنامه ویلسون و همکاران (۱۹۹۰)، ضرایب آلفای کرونباخ را برای مؤلفه‌های روی‌آوری، اجتناب فعال، اجتناب منفعل، خاموشی، جنگ‌وگریز

به ترتیب برای مردان ۰/۶۵، ۰/۶۵، ۰/۶۱، ۰/۵۸، ۰/۶۱، ۰/۷۱ و برای زنان ۰/۷۱، ۰/۶۳، ۰/۵۹، ۰/۳۵، ۰/۶۸، گزارش کردند (آشکار و همکاران، ۱۳۹۱). روایی و اعتبار پرسشنامه شخصیتی گری ویلسون در پژوهش عبداللّهی مجارشین و همکاران (۱۳۹۱)، بر حسب آلفای کرونباخ برای زیرمقیاس فعال‌ساز رفتاری ۰/۸۲، زیرمقیاس بازداری رفتاری ۰/۷۸ و برای کل مقیاس ۰/۶۸ درصد به‌دست آمده است. (عبداللّهی مجارشین، بخشی‌پور و علیلو، ۱۳۹۱).

ج) پرسشنامه تنظیم شناختی هیجان گارنفسکی (cognitive emotion regulation questionnaire- CERQ): این

پرسشنامه توسط گارنفسکی و همکاران (۲۰۰۱)، تدوین شده است، این پرسشنامه، جزو پرسشنامه‌های چندبعدی است و یک ابزار خود گزارشی است. مقیاس تنظیم شناختی هیجان، ۹ راهبرد شناختی را می‌سنجد که عبارت‌اند از: ملامت خویش، پذیرش، نشخوار گری، تمرکز مجدد مثبت، تمرکز مجدد بر برنامه‌ریزی، ارزیابی مجدد مثبت، دیدگاه‌پذیری، فاجعه‌انگاری و ملامت دیگران. این پرسشنامه شامل ۳۶ پرسش پنج‌گزینه‌ای، پنج‌نمره‌ای (از همیشه تا هرگز) است. فرم فارسی این مقیاس به‌وسیله سامانی و جوکار (۱۳۸۶) اعتباریابی شده است. این پرسشنامه از روایی و اعتبار مطلوبی برخوردار است. ضریب آلفا برای خرده‌مقیاس‌های این پرسشنامه به‌وسیله گارنفسکی و همکاران (۲۰۰۲)، در دامنه ۰/۷۱ تا ۰/۸۱ گزارش شده است. در ایران این پرسشنامه به‌وسیله سامانی و صادقی (۱۳۸۹) اعتباریابی شد و ضریب بازآزمایی آن در دامنه ۰/۶۲ تا ۰/۹۱ و ضریب آلفا برای این عوامل در دامنه ۰/۷۹ گزارش شده است (سامانی و صادقی، ۱۳۸۹).

د) تکلیف برو نرو هیجانی (Go/ No-Go Task): این آزمون توسط وربروگن و لوگان (۲۰۰۸)، به‌منظور سنجش مهار پاسخ،

ابداع شده است. در این تکلیف، تعدادی چهره در کادرهای مستطیل به‌طور تصادفی روی صفحه رایانه، برای مدت کوتاهی ظاهر می‌شود، اگر یکی از مستطیل‌ها به رنگ دیگری باشد، هیچ پاسخی داده نمی‌شود. شاخص‌های مورد ارزیابی در این آزمون شامل میانگین زمان پاسخ‌های صحیح در برابر محرک (سرعت)، تعداد پاسخ‌های صحیح به محرک‌ها (دقت)، در هر دو مرحله برو و نرو است. نمرات این آزمون شامل نمرات دقت و زمان واکنش، برای محرک‌های "برو" و نمره دقت برای محرک‌های "نرو" هستند. از میان نمرات ذکرشده، نمره دقت در کوشش‌های "نرو" مهمترین خروجی این آزمون است و به تفکیک برای هرکدام از چهره‌های ترسیده و خشتی محاسبه می‌شود. اعتبار این آزمون به روش آلفای کرونباخ ۰/۸۲ به‌دست‌آمده و روایی سازه و ملاکی آن نیز مورد تأیید است (سارتوری، والتینی، نوبر و فانسکا، ۲۰۲۱). در این مطالعه از نسخه ایرانی تکلیف از موسسه تحقیقات علوم رفتارشناختی، رفتار استفاده شد که ضرایب اعتبار مولفه‌های «درصد خطای ارتکاب»، «درصد بازداری مناسب» و «زمان واکنش» در این آزمون به ترتیب ۰/۷۸، ۱، ۰/۷۲ گزارش شده است (قدیری، جزایری، عشایری و قاضی طباطبایی، ۱۳۸۵).

• یافته‌ها

افراد نمونه در این پژوهش شامل ۲۵۰ زن ۱۷ تا ۶۴ ساله با میانگین سنی ۳۶ سال و انحراف معیار ۴۸/۹ بودند. میانگین مدت‌زمان ازدواج آنان ۱۳ سال بود. در جدول ۱، اطلاعات توصیفی متغیرهای مکنون و در جدول ۲، ماتریس همبستگی متغیرهای پژوهش ارائه شده است.

در مجموع، یافته‌ها نشان داد که در مدل پژوهش حاضر، سیستم بازداری رفتاری اثر مستقیم و معناداری بر تعارض زناشویی و تنظیم شناختی هیجان دارد؛ درحالی‌که نقش تعدیل‌کنندگی تنظیم شناختی هیجان و بازداری پاسخ در روابط مفروض، تأیید نشد.

پس از احراز پیش‌فرض‌های استفاده از مدل‌یابی معادلات ساختاری، ازجمله کمی بودن متغیرهای پژوهش، نرمال بودن توزیع داده‌ها و نبود هم‌خطی بین متغیرهای مستقل، مدل پژوهش با استفاده از نرم‌افزار SmartPLS-4 اجرا شد. نمای کلی این مدل در نمودار شماره ۲ ارائه شده است.

شکل ۱ مدل ساختاری برازش یافته پژوهش براساس روش حداقل مربعات جزئی (SmartPLS-4) است. این شکل روابط بین سیستم‌های مغزی- رفتاری، تنظیم شناختی هیجان، بازداری پاسخ و تعارض زناشویی را نشان می‌دهد. اعداد روی مسیرها ضرایب استاندارد (β) و مقادیر T هستند؛ مسیرهای پررنگ معنادار و مسیرهای خط‌چین غیرمعنادارند.

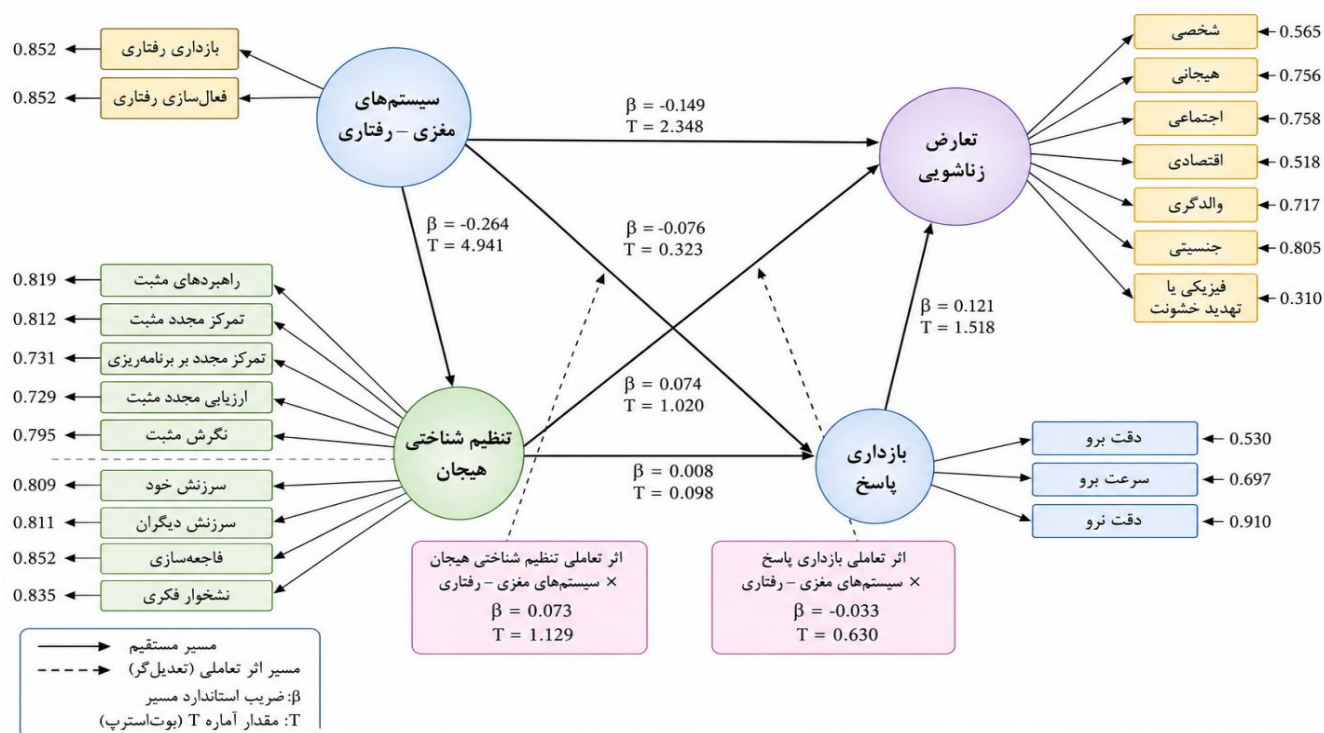
جدول ۱. اطلاعات توصیفی متغیرهای مکنون

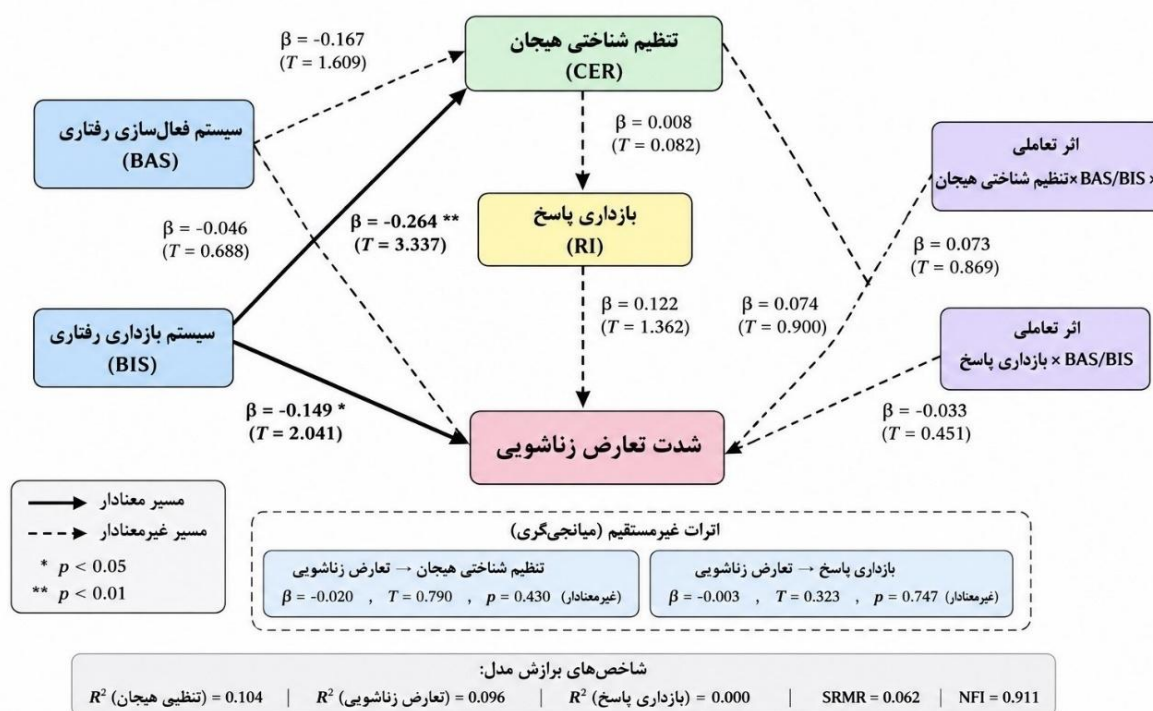
خردده مقیاس	کمینه	بیشینه	میانگین	انحراف معیار
کاهش همکاری	۵/۰۰	۲۴/۰۰	۹/۴۲۴	۳/۱۹۶
کاهش رابطه جنسی	۴/۰۰	۱۹/۰۰	۹/۸۵۶	۳/۵۶۶
افزایش واکنش‌های هیجانی	۸/۰۰	۳۸/۰۰	۱۷/۹۶۸	۶/۰۰۵
افزایش جلب حمایت فرزند	۱/۰۰	۲۱/۰۰	۹/۴۷۶	۴/۳۰۷
افزایش رابطه فردی با خویشاوندان خود	۶/۰۰	۲۷/۰۰	۱۰/۵۵۲	۴/۷۰۰
کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و دوستان	۶/۰۰	۲۸/۰۰	۱۰/۸۵۲	۴/۵۴۳
جدا کردن امور مالی از یکدیگر	۸/۰۰	۳۱/۰۰	۱۷/۰۸۴	۴/۰۱۲
نمره کل تعارض زناشویی	۴۹/۰۰	۱۷۸/۰۰	۸۴/۰۸۸	۲۳/۲۲۰
بازداری رفتاری	۵۲/۰۰	۹۱/۰۰	۶۷/۰۷۶	۷/۱۵۵
فعال سازی رفتاری	۵۳/۰۰	۸۴/۰۰	۶۴/۱۰۸	۶/۲۷۲
تنظیم شناختی منفی	۲/۲۱	۴/۵۳	۴/۳۴۶	۰/۴۲۳
تنظیم شناختی مثبت	۲/۰۶	۴/۶۹	۳/۲۲۱	۰/۴۲۸
دقت برو	۵۷/۰۹	۹۳/۱۰	۱۷/۸۹	۸/۹۶۷
سرعت برو	۵۳/۰۱	۹۳/۳۰	۸۱/۲۲۴	۱۰/۸۰۹
دقت نرو	۴۸/۹۱	۵۲/۳۴	۵۰/۱۹۱	۰/۷۲۹

جدول ۲. ماتریس همبستگی متغیرهای پژوهش

متغیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
تعارض زناشویی	--							
تنظیم شناختی منفی	*.۰/۱۲۶	--						
تنظیم شناختی مثبت	*.۰/۱۱۳	**۰/۷۳۶	--					
بازداری رفتاری	**۰/۱۷۱	**۰/۲۰۷	**۰/۲۳۱	--				
فعال سازی رفتاری	*.۰/۱۶۰	**۰/۲۳۱	**۰/۲۵۱	**۰/۶۸۷	--			
دقت برو	*.۰/۰۵۳	-۰/۰۰۶	*.۰/۰۲۹	-۰/۰۰۷	-۰/۰۲۷	--		
سرعت برو	*.۰/۰۸۹	*.۰/۰۰۷	*.۰/۰۴۳	-۰/۰۲۱	-۰/۰۵۲	**۰/۷۴۵	--	
دقت نرو	*.۰/۰۹۱	*.۰/۰۰۸	-۰/۰۲۷	*.۰/۰۲۶	-۰/۰۲۱	*.۰/۰۱۱	*.۰/۰۰۹	--

** P < 0/01 * P < 0/05





شکل ۳. مدل ساختاری برازش یافته پژوهش و ضرایب استاندارد مسیرها (β) بر اساس روش حداقل مربعات جزئی

در گام بعد، برازش مدل پژوهش مورد بررسی قرار گرفت. همان‌طور که در جدول شماره ۳ مشاهده می‌شود، مقدار شاخص SRMR برابر با ۰/۷۷ به دست آمد که کمتر از آستانه ۰/۸ بوده و نشان‌دهنده برازش مطلوب مدل است. شاخص NFI نیز مقدار ۰/۷۶۱ را نشان داد که براساس معیارهای متداول، بیانگر برازش متوسط مدل است. با توجه به ماهیت اکتشافی - تبیینی پژوهش و تمرکز بر آزمون روابط نظری، این میزان برازش قابل قبول ارزیابی شد.

پس از بررسی برازش و روایی سازه مدل پژوهش، مسیرهای مدل مورد تحلیل قرار گرفتند. نتایج ضرایب مسیرها در جدول ۴ ارائه شده است. براساس این نتایج، تنها مسیرهای مربوط به سیستم بازداری رفتاری با تعارض زناشویی و همچنین سیستم بازداری رفتاری با تنظیم شناختی هیجان دارای رابطه معنادار هستند. با توجه به علامت منفی ضریب (β)، این روابط معکوس‌اند؛ به عبارتی، با افزایش سطح مؤلفه‌های سیستم بازداری رفتاری، شدت تعارض زناشویی و میزان تنظیم شناختی هیجان کاهش می‌یابد و بالعکس.

جدول ۳. شاخص‌های برازش مدل

شاخص برازش	برآورد	آستانه مطلوب	وضعیت
SRMR	۰/۰۷۷	< ۰/۰۸	مطلوب
NFI	۰/۷۶۱	> ۰/۹۰	متوسط

جدول ۴. ضرایب مسیرهای مدل پژوهش

مسیر	ضریب مسیر	نمره T	سطح معناداری
بازداری پاسخ - تعارض زناشویی	۰/۱۲۲	۱/۵۸	۰/۱۱۴
تنظیم شناختی هیجان - بازداری پاسخ	۰/۸۰۰	۰/۰۹۸	۰/۹۲۲
تنظیم شناختی هیجان - تعارض زناشویی	۰/۰۷۴	۱/۰۲۷	۰/۳۰۴
سیستم‌های مغزی رفتاری - بازداری پاسخ	-۰/۰۲۸	۰/۳۵۱	۰/۷۲۶
بازداری رفتاری - تعارض زناشویی	-۰/۱۴۹	۲/۳۴۸	۰/۴۰۱
فعال سازی رفتاری - تعارض زناشویی	-۰/۰۴۶	۰/۴۹۵	۰/۶۲۱
بازداری رفتاری - تنظیم شناختی هیجان	-۰/۲۶۴	۴/۹۴۱	۰/۰۱۴
فعال سازی رفتاری - تنظیم شناختی هیجان	-۰/۱۶۷	۱/۴۷۱	۰/۰۶۱
تنظیم شناختی هیجان X سیستم‌های مغزی رفتاری - تعارض زناشویی	۰/۰۷۳	۱/۱۳۵	۰/۲۵۷
بازداری پاسخ X سیستم‌های مغزی رفتاری - تعارض زناشویی	-۰/۰۳۳	۰/۶۲۴	۰/۵۲۳
سیستم‌های مغزی رفتاری - تنظیم شناختی هیجان - تعارض زناشویی	-۰/۰۲	۰/۶۹۶	۰/۳۳۳
سیستم‌های مغزی رفتاری - بازداری پاسخ - تعارض زناشویی	-۰/۰۰۳	۰/۳۰۳	۰/۷۶۲

● بحث

یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که در میان زنان متقاضی طلاق، سیستم بازداری رفتاری نقش معنادار و معکوسی در پیش‌بینی شدت تعارض زناشویی ایفا می‌کند. این نتیجه در چارچوب نسخه بازنگری‌شده نظریه حساسیت به تقویت قابل تبیین است؛ جایی که سیستم بازداری رفتاری نه صرفاً به‌عنوان منبع اضطراب، بلکه به‌مثابه سازوکاری برای تشخیص تعارض، توقف رفتارهای تکانشی و ارزیابی پیامدها عمل می‌کند (گری و مک‌ناتن، ۲۰۰۰؛ کور، ۲۰۰۸). در بافت تعارض زناشویی شدید، به‌ویژه در شرایطی که رابطه به مرحله تصمیم‌گیری برای طلاق رسیده است، فعال بودن این سیستم می‌تواند به مهار واکنش‌های هیجانی افراطی، کاهش رفتارهای پرخاشگرانه و در نتیجه کاهش شدت تعارض منجر شود. از منظر عصب‌روانشناختی، این فرایند با درگیری شبکه‌هایی شامل آمیگدال، هیپوکامپ و قشر پیش‌پیشانی میانی همراه است که نقش محوری در پردازش تهدید، تنظیم هیجان و کنترل پاسخ‌های رفتاری دارند (پول و همکاران، ۲۰۲۵؛ مک‌ناتن و کور، ۲۰۱۴). بر این اساس، یافته حاضر مؤید این دیدگاه است که سیستم بازداری رفتاری، بسته به بافت موقعیتی و الزامات تنظیمی، می‌تواند نقشی محافظتی در روابط بین‌فردی ایفا کند.

در مقابل، سیستم فعال‌سازی رفتاری رابطه معناداری با تعارض زناشویی نشان نداد. این نبود معناداری را می‌توان در پرتو ویژگی‌های خاص نمونه پژوهش تفسیر کرد. زنان متقاضی طلاق غالباً در شرایطی از فرسودگی هیجانی مزمن، ناامیدی رابطه‌ای و کاهش انتظار پاداش از رابطه قرار دارند؛ شرایطی که در آن نظام‌های رویکردی و پاداش‌محور به‌طور طبیعی تضعیف می‌شوند و نظام‌های اجتنابی و بازداری غلبه می‌یابند (بری و رایبیز، ۲۰۱۳؛ کروپیک و کور، ۲۰۲۰). بنابراین، نبود نقش معنادار سیستم فعال‌سازی رفتاری نه نشانه ضعف مدل، بلکه بازتابی از وضعیت هیجانی و زمینه‌ای نمونه محسوب می‌شود؛ وضعیتی که در آن فرصت تجربه پاداش، هدف‌مندی و انگیزش رویکردی به حداقل رسیده است.

یافته‌ها همچنین نشان دادند که تنظیم شناختی هیجان (cognitive emotion regulation) با شدت تعارض زناشویی مرتبط است. این نتیجه با بدنه گسترده‌ای از پژوهش‌ها همسو است که نقش راهبردهای شناختی تنظیم هیجان را در کاهش یا تشدید تعارض‌های بین‌فردی برجسته کرده‌اند (بیلدیریم و اوزکمالی، ۲۰۲۵). از منظر عصب‌روانشناختی، تنظیم شناختی هیجان مستلزم تعامل کارآمد بین قشر پیش‌پیشانی و ساختارهای لیمبیک است و اختلال در این تعامل می‌تواند به افزایش واکنش‌پذیری هیجانی در موقعیت‌های تعارض‌آمیز بینجامد. در زنان متقاضی طلاق، فشارهای هیجانی، اجتماعی و فرهنگی می‌تواند این ظرفیت تنظیمی را تضعیف کرده و نقش تنظیم شناختی هیجان را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های کلیدی در تبیین تعارض زناشویی برجسته سازد.

یکی از یافته‌های قابل توجه پژوهش، نبود معناداری نقش تعدیل‌کننده کارکردهای اجرایی (executive functions)، از جمله بازداری پاسخ (response inhibition)، در روابط بین سیستم‌های مغزی-رفتاری و تعارض زناشویی بود. این نتیجه، هرچند با فرض اولیه پژوهش همسو نبود، اما از منظر نظری و روش‌شناختی قابل تبیین است. نخست، شواهد معاصر نشان می‌دهد که کارکردهای اجرایی در بسیاری از بافت‌ها به‌صورت مستقیم بر پیامدهای هیجانی و رفتاری اثر می‌گذارند، نه الزاماً به‌عنوان متغیرهای تعدیل‌کننده روابط سرشتی (دوئل، ۲۰۲۰). دوم، احتمال ضعف پایایی برخی زیرمقیاس‌های سیستم‌های مغزی-رفتاری در نمونه زنان می‌تواند توان آشکارسازی اثرهای تعاملی را کاهش داده باشد. سوم، کنترل‌نشدن متغیرهای مخدوش‌کننده مهم مانند وضعیت اقتصادی-اجتماعی، سطح تحصیلات و سابقه اختلال‌های روان‌پزشکی - که صرفاً بر اساس خودگزارشی بررسی شدند - می‌تواند به تضعیف روابط تعاملی منجر شده باشد. افزون بر این، در بافت فرهنگی ایران، فشارهای ساختاری و هنجارهای جنسیتی ممکن است نقش عوامل فردی را تحت‌الشعاع قرار داده و ظرفیت تعدیل‌کنندگی کارکردهای اجرایی را محدود کنند.

در خصوص برازش مدل، اگرچه شاخص NFI در سطح متوسط قرار داشت، حفظ مدل اولیه را می‌توان رویکردی محافظه‌کارانه و مبتنی بر نظریه تلقی کرد. مدل پژوهش براساس چارچوب نظری مشخص طراحی شده بود و افزودن مسیرهای اصلاحی صرفاً با هدف بهبود شاخص‌های برازش، بدون پشتوانه مفهومی، می‌توانست به انسجام نظری مدل آسیب بزند. از این‌رو، تفسیر نتایج در چارچوب مدل اولیه و تأکید بر روابط معنادار، از منظر علمی موجه است.

از منظر کاربردی، یافته‌ها بر ضرورت مداخلاتی تأکید دارند که به تقویت تنظیم هیجان و مهار واکنش‌های تکانشی در زنان درگیر تعارض‌های شدید زناشویی بپردازند. مداخلات مبتنی بر تنظیم شناختی هیجان، ذهن‌آگاهی و رویکردهای شناختی-رفتاری می‌توانند به

کاهش واکنش‌های هیجانی افراطی و بهبود مدیریت تعارض کمک کنند. در عین حال، نتایج نشان می‌دهد که مداخلات مبتنی بر تقویت کارکردهای اجرایی، به‌ویژه بازداری پاسخ، احتمالاً اثرات مستقیم دارند و نباید صرفاً به‌عنوان ابزارهای تعدیل‌کننده روابط سرشتی در نظر گرفته شوند. این تمایز می‌تواند به واقع‌گرایی بیشتر در طراحی برنامه‌های درمانی منجر شود.

• نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر نشان داد که در زنان متقاضی طلاق، سیستم بازداری رفتاری و تنظیم شناختی هیجان نسبت به سایر مؤلفه‌ها نقش برجسته‌تری در تبیین شدت تعارض زناشویی ایفا می‌کنند. این یافته‌ها تأکید می‌کنند که تعارض زناشویی پدیده‌ای چندسطحی است و درک آن مستلزم توجه همزمان به ویژگی‌های سرشتی، ظرفیت‌های تنظیم هیجان و بافت فرهنگی-اجتماعی است. توجه به این سازوکارها می‌تواند زمینه‌ساز طراحی مداخلات بالینی حساس به جنسیت و فرهنگ در حوزه زوج‌درمانی و پیشگیری از طلاق باشد. همچنین، استفاده از نمونه‌گیری در دسترس و تمرکز بر زنان ساکن شهر تهران، تعمیم‌پذیری نتایج را محدود می‌کند و احتمال سوگیری جغرافیایی را افزایش می‌دهد. تمرکز صرف بر زنان متقاضی طلاق امکان مقایسه با مردان یا زوج‌های غیرمتقاضی طلاق را فراهم نکرد. همچنین، محدودیت در پایداری برخی زیرمقیاس‌های پرسشنامه سیستم‌های مغزی-رفتاری و نبود گزارش برخی شاخص‌های پیشرفته برازش و هم‌خطی، از دیگر محدودیت‌هایی است که باید در تفسیر نتایج مدنظر قرار گیرد. با این حال، پژوهش حاضر گامی اولیه در جهت تلفیق عوامل سرشتی، شناختی و هیجانی در تبیین تعارض زناشویی در بافت فرهنگی ایران محسوب می‌شود و مسیر روشنی برای پژوهش‌های آینده ترسیم می‌کند.

• تعارض منافع

پژوهش حاضر برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نویسنده اول است و نویسندگان اظهار می‌دارند که هیچ‌گونه تعارض منافع میان آنان در انجام این پژوهش وجود ندارد.

• تشکر و قدردانی

بدین‌وسیله نویسندگان مراتب سپاس و قدردانی خود را از تمامی شرکت‌کنندگان پژوهش و نیز افرادی که در اجرای این مطالعه همکاری و مساعدت داشته‌اند، اعلام می‌دارند.

• منابع

- احمدی، س.، موسوی، ز.، و کریمی، ف. (۱۴۰۰). نقش عوامل فرهنگی و جنسیتی در تعارضات زناشویی. *پژوهش‌های روان‌شناسی اجتماعی*، ۱۰(۲)، ۸۹-۱۰۴.
- ثنایی، ب. (۱۳۷۹). *مقیاس‌های سنجش خانواده و ازدواج*. انتشارات بعثت.
- سامانی، س.، و صادقی، ل. (۱۳۸۹). کفایت شاخص‌های روان‌سنجی پرسشنامه تنظیم شناختی هیجان. *روش‌ها و مدل‌های روان‌شناختی*، ۱۱(۱)، ۵۱-۶۲.
- سعیدآ، س.، موتابی، ف.، پهلوان، م.، و حسن‌آبادی، ح. ر. (۱۴۰۲). ارائه مدل وابستگی عامل-شریک در بررسی نقش خودشفقت‌ورزی بر سبک‌های حل تعارض متقابل زوجین. *پژوهش‌های کاربردی روان‌شناختی*، ۱۴(۲)، ۲۹۹-۳۱۶.
- قدیری، ف.، جزایری، ع.، عشایری، ح.، و قاضی‌طباطبایی، م. (۱۳۸۵). نقش توان‌بخشی شناختی در کاهش نقایص کارکردهای اجرایی و نشانه‌های وسواسی-اجباری بیماران اسکیزو-وسواسی. *مجله توان‌بخشی*، ۷(۴)، ۱۱-۲۴.
- محمدی، ن.، رضایی، ع.، و حسینی، م. (۱۳۹۷). بررسی عوامل اجتماعی-روان‌شناختی مؤثر بر طلاق در ایران. *مطالعات اجتماعی ایران*، ۱۲(۳)، ۴۵-۶۲.
- مرادخانی، ش.، و یزدان‌بخش، ک. (۱۴۰۰). مدل روابط ساختاری سیستم‌های مغزی-رفتاری و تنظیم شناختی هیجان با واسطه‌گری کارکردهای شناختی اجرایی در مردان زندانی. *روان‌شناسی شناختی*، ۹(۱)، ۲۱-۳۸.

- Bays, P. M. (2014). Noise in neural populations accounts for errors in working memory. *The Journal of Neuroscience*, 34(10), 3632–3645. <https://doi.org/10.1523/JNEUROSCI.3204-13.2014>
- Corr, P. J. (2008). Reinforcement sensitivity theory (RST): Introduction. In P. J. Corr (Ed.), *The reinforcement sensitivity theory of personality* (pp. 1–43). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511819384.002>
- Dalton, S. D. P., Cooper, H., Jennings, B., & Cheeta, S. (2025). Neural correlates of implicit emotion regulation in mood and anxiety disorders: An fMRI meta-analytic review. *Scientific Reports*, 15, Article 19564. <https://doi.org/10.1038/s41598-025-03828-5>
- Diamond, A. (2013). Executive functions. *Annual Review of Psychology*, 64, 135–168. <https://doi.org/10.1146/annurev-psych-113011-143750>
- Dickerson, S. S. (2011). Physiological responses to experiences of social pain. In G. MacDonald and L. A. Jensen-Campbell (Eds.), *Social pain: Neuropsychological and health implications of loss and exclusion* (pp. 79–94). American Psychological Association. <https://doi.org/10.1037/12351-003>
- Doebel, S. (2020). Rethinking executive function and its development. *Perspectives on Psychological Science*, 15(4), 942–956. <https://doi.org/10.1177/1745691620904771>
- Ferris, D. L., Yan, M., Lim, V. K. G., Chen, Y., & Fatimah, S. (2016). An approach–avoidance framework of workplace aggression. *Academy of Management Journal*, 59(5), 1777–1800. <https://doi.org/10.5465/amj.2014.0221>
- Friedman, N. P., & Robbins, T. W. (2022). The role of prefrontal cortex in cognitive control and executive function. *Neuropsychopharmacology*, 47, 72–89. <https://doi.org/10.1038/s41386-021-01132-0>
- Garnefski, N., & Kraaij, V. (2007). The Cognitive Emotion Regulation Questionnaire: Psychometric features and prospective relationships with depression and anxiety in adults. *European Journal of Psychological Assessment*, 23(3), 141–149. <https://doi.org/10.1027/1015-5759.23.3.141>
- Gray, J. A. (1982). *The neuropsychology of anxiety: An enquiry into the functions of the septo-hippocampal system*. Oxford University Press.
- Gray, J. A., & McNaughton, N. (2000). *The neuropsychology of anxiety: An enquiry into the functions of the septo-hippocampal system* (2nd ed.). Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780198522713.001.0001>
- Gross, J. J. (2015). Emotion regulation: Current status and future prospects. *Psychological Inquiry*, 26(1), 1–26. <https://doi.org/10.1080/1047840X.2014.940781>
- Goubet, K. E., & Chrysikou, E. G. (2019). Emotion regulation flexibility: Gender differences in context sensitivity and repertoire. *Frontiers in Psychology*, 10, Article 935. <https://doi.org/10.3389/fpsyg.2019.00935>
- Hair, J. F., Black, W. C., Babin, B. J., & Anderson, R. E. (2019). *Multivariate data analysis* (8th ed.). Cengage.
- Hasegawa, A., Matsumoto, N., Yamashita, Y., Tanaka, K., Kawaguchi, J., & Yamamoto, T. (2022). Response inhibition deficits are positively associated with trait rumination, but attentional inhibition deficits are not: Aggressive behaviors and interpersonal stressors as mediators. *Psychological Research*, 86(3), 858–870. <https://doi.org/10.1007/s00426-021-01537-y>
- Kline, R. B. (2016). *Principles and practice of structural equation modeling* (4th ed.). Guilford Press.
- Krupić, D., & Corr, P. J. (2020). How reinforcement sensitivity theory relates to self-determination theory. *Personality and Individual Differences*, 155, Article 109705. <https://doi.org/10.1016/j.paid.2019.109705>
- Lee, K., Cho, I. H., Park, J., Choi, H., & Cheon, K.-A. (2024). Response inhibition as a critical executive function in differentiating attention-deficit/hyperactivity disorder from autism spectrum disorder: A comprehensive attention test study. *Frontiers in Psychiatry*, 15, Article 1426376. <https://doi.org/10.3389/fpsyg.2024.1426376>
- McNaughton, N., & Corr, P. J. (2014). Approach, avoidance, and their conflict: The problem of anchoring. *Frontiers in Systems Neuroscience*, 8, Article 124. <https://doi.org/10.3389/fnsys.2014.00124>
- Navas-Casado, M. L., García-Sancho, E., & Salguero, J. M. (2023). Associations between maladaptive and adaptive emotion regulation strategies and aggressive behavior: A systematic review. *Aggression and Violent Behavior*, 71, Article 101845. <https://doi.org/10.1016/j.avb.2023.101845>
- Pessoa, L. (2008). On the relationship between emotion and cognition. *Nature Reviews Neuroscience*, 9(2), 148–158. <https://doi.org/10.1038/nrn2317>
- Poole, E. J., Broos, H. C., Timpano, K. R., & Doss, B. D. (2025). The interplay of negative urgency and cognitive reappraisal in couples' communication conflict. *Journal of Marital and Family Therapy*, 51(1), Article e12742. <https://doi.org/10.1111/jmft.12742>
- Rincón-Pérez, I., Sánchez-Carmona, A. J., Levy, D., López-Martín, S., Hinojosa, J. A., & Albert, J. (2025). The influence of emotional stimuli on response inhibition: A systematic review in non-clinical adults. *Frontiers in Psychology*, 16, Article 1577486. <https://doi.org/10.3389/fpsyg.2025.1577486>
- Shao, C., Zhang, X., Sugiura, M., Zhang, W., & Sun, B. (2025). Gender differences in interpersonal emotion regulation: A hyper scanning study of neural and behavioral synchrony. *Neuroimage*, 323, Article 121610. <https://doi.org/10.1016/j.neuroimage.2025.121610>
- Wang, W., & Liu, H. (2025). The mediating role of behavioral systems in linking physical activity and anxiety symptoms in college students. *Scientific Reports*, 15, Article 6724. <https://doi.org/10.1038/s41598-025-91294-4>
- Yıldırım, A., & Özkanal, E. (2025). Emotion regulation, conflict resolution, and marital satisfaction: The mediating role of distress tolerance and cognitive flexibility. *Journal of Teacher Education and Lifelong Learning*, 7(2), 305–318. <https://doi.org/10.51535/tell.1811568>
- Zelazo, P. D. (2020). Executive function and psychopathology: A neurodevelopmental perspective. *Annual Review of Clinical Psychology*, 16, 431–454. <https://doi.org/10.1146/annurev-clinpsy-072319-024242>